

# قرآن مبین

---

(۵)

سوره اعلی

---

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سوره اعلى

سورهی اعلى یکی از ۶ سوره‌ای است که مشهور به مسبّحات است. سور حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن ۵ سورهی دیگر مسبّحات هستند. معنای تسبیح نیاز به دقتی دارد که درآیهی اول بیان خواهد شد.

روایاتی در فضیلت سوره اعلى

۱. عَنْ أَبِي حُمَيْصَةَ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً فَلَيْسَ يَقْرَأُ إِلَّا سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى وَ قَالَ لَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهَا لَقَرَأَهَا الرَّجُلُ كُلُّ يَوْمٍ عِشْرِينَ مَرَّةً وَ أَنَّ مَنْ قَرَأَهَا فَكَأَنَّمَا قَرَأَ صُحُفَ مُوسَى وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى. (تفسیر اهل بیت علیهم السلام جلد ۱۸، صفحه ۴۴)

۲. عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يُحِبُّ هَذِهِ السُّورَةَ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. (تفسیر اهل بیت علیهم السلام جلد ۱۸، صفحه ۴۴)

۳. الصَّادِق (عليه السلام) - مَنْ قَرَأَ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى فِي فَرِيضَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ قَبِلَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ادْخُلَ الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شِئْتَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (تفسیر اهل بیت علیهم السلام، جلد ۱۸، صفحه ۴۴)

۴. الصَّادِق (عليه السلام) - الْوَاجِبُ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ إِذَا كَانَ لَنَا شَيْعَةً أَنْ يَقْرَأَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ بِالْجُمُعَةِ وَ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. (تفسیر اهل بیت علیهم السلام، جلد ۱۸، صفحه ۴۴)

آیه ۱:

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى

سبّیح:

مقایس: اصلاّن، احدهما جنس من العبادّة، فالاول السبّیحة و هی الصلاة و یختصّ بذلك ما كان نفلًا من غیر فرض. و الآخر جنس من السعی. و من الباب التسبیح و هو تنزیه الله جلّ ثناؤه من کلّ سوء و التنزیه التبعیّد و العرب تقول سبّحان من کذا أى ما أبعدّه.

اساس البلاغة: صلاة، و السبّیحة النافلة، و من المجاز النجوم تسبیح فی الفلک، و فلان یسبّح النهار کلّه فی طلب المعاش. و سبّحان من فلان: تعجّب منه، قال الاعشى: أقول لما جاءنی فخره، سبّحان من علقمة الفاخر. نهاية: التنزیه و التقدیس و التبرئة من النقائص.

صباح: التنزیه

لسان: سبّیح بالنهر

معنای سبّیح از کتب لغت نقل شد، اشتراک اکثر این کتب تنزیه است. به نظر می‌رسد این معانی منقوله، مرتکز ذهنی همه‌ی لغویون بوده است. اما این لغت پیش از اسلام در چه معنایی استعمال می‌شده است؟ در هیچ کدام از کتب اشاره‌ای به آن نشده است، و در این خصوص ساکت است. کتابی مانند مقایس که معمولاً ریشه‌ی لغت قدیم را بررسی می‌کند، نیز نافله معنا کرده است. سبّیح پیش از اسلام، و رواج استعمال در خداوند متعال حتماً معنایی داشته است. به نظر حقیر معنای سبّیح ما أبعد است. تعجّب که در بعضی از کتب لغت آمده است نیز مجازاً از همین معنا استفاده شده است. حتّی نافله را نیز می‌توان مستفاد از همین معنا دانست؛ چرا که از واجب جدا و دور است. وقتی درباره‌ی خداوند متعال استفاده می‌شود معنا روشن است؛ او از همه‌ی تصوّرات و باورهای شما بعد شأنی دارد. خداوند در عین حال که صفات ساختگی اذهان انسان‌ها را ندارد، صفات دیگری دارد که در لسان دین بیان شده است.

بحثی که بالاخص خوب است این‌جا مطرح گردد این است که ندانستن معانی دقیق لغات، راه را برای درک معنای آیات می‌بندد. فقه‌اللغه برای درک معانی قرآن بسیار ضروری است. دیگر این‌که برای بسیاری از لغات عربی نمی‌توان یک معادل فارسی قرار داد، گاه لازم است معادل فارسی در یک و گاهی چند جمله قرار داده شود. این مطلب تکلیف ترجمه‌ی تحت‌اللفظی قرآن را روشن می‌کند. زبان عربی کامل و گاه پیچیده است، در نتیجه به سادگی نمی‌توان معادلی جامع و مانع برای لغات عربی پیدا کرد. در نتیجه فهم ظاهری قرآن کریم نیازمند دانش حداقلی ادبیات عرب است. حقیر دانش‌های دیگر را شرطی بر فهم قرآن نمی‌دانم، چرا که مانع هدایت‌گری عمومی قرآن است؛ اما لزوم ادبیات را نمی‌توان انکار کرد. در سور و آیات کوتاه این امر بیشتر خود را نشان می‌دهد. قریب به محال است که با ترجمه‌ی تحت‌اللفظی بتوان معنای آیات را درک کرد. متأسفانه بسیاری از ترجمه‌های موجود که در تطبیق لغات فارسی نیز اشتباهات فاحشی دارند؛ ظاهراً عده‌ای فقط خواسته‌اند نامشان در میان مترجمین قرآن آمده باشد! توجه بفرمایید که مراد احاطه‌ی به زبان عربی نیست، خود اعراب نیز عموماً چنین احاطه‌ای ندارند، بلکه مراد درک معانی بدون نیاز دائمی به ترجمه‌های قرآن است. راه آن انس با عبارات قرآن، و قواعد و لغات ادبیات عرب برای حدود یک سال است، به تدریج انسان متوجه می‌شود که معانی ظاهری قرآن برای او روشن‌تر شده‌است. برای این منظور نیازی به خوانش آکادمیک ادبیات عرب هم نمی‌باشد. به شرح سوره بازگردیم.

سبح یعنی خداوند از موهومات ذهنی شما پاک و مبراً است، و صفاتش مختصّ خود او است. به پیامبر اکرم امر به تسبیح اسم ربّ می‌کند. در شرح سوره‌ی علق بیان شد که چرا اسم ربّ آمده است. در سوره‌ی علق و این سوره آمد ربّک، و گفته نشد ربّ؛ در این کاف لطافتی است که اهل ذوق آن را درمی‌یابند. اشاره‌وار این‌که گویا عاشقانه‌ای بین خداوند و محبوبش است.

اعلی یعنی خداوند والا و بلند مرتبه است، چنان‌که در ذکر مستحبّ سجده‌ی نماز است: سبحان ربّی الاعلی و بحمده. او از هر تصوّری برتر است، و همه‌ی تصوّرات مقهور او است. این آیه کلید فهم درست آیات بعدی سوره‌ی اعلی است.

مرحوم صدرًا در تفسيرش بر قرآن كريم، ذيل اين كريمه مى فرمايد:

يفسرّ الاعلى فى هذه الآية بمعنى الارتفاع عن درجة الامكان و العلوّ عمّا يصل إليه العقول و الأذهان بقوة الدليل و البرهان، لا

بمعنى العلوّ فى المكان و الإستواء على العرش حقيقة.

آیات ۲ و ۳:

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ

سوی:

مقایس: اصل يدلّ علی استقامة و اعتدال بین شیئین.

التحقیق: هو التوسط مع الاعتدال.

هر چیز در جایگاه خودش قرار گیرد، همان معنای اعتدال است. اتمام و اکمال است.

قدر:

مقایس: يدلّ علی مبلغ الشیء و کنهه و نهایته، و القدر قضاء الله تعالی الاشیاء علی مبالغها و نهایتها التي ارادها له.

التحقیق: هو القوّة فی اختیار ایتاء الفعل و ترکه بمعنی أنّه قوّة ان شاء فعل بها و ان لم یشاء لم یفعل مادیّة او معنویّة. امّا

القدر بمعنی القضاء فهو أيضاً حکم و تصویب و تصمیم باختیار العمل المعین بعد تحقّق القدرة ثمّ یكون التقدير.

نهایت و کنه شیء است. همان قضای الهی که موجودات را به نهایت و کمالشان رهنمون است. اندازه و حدی که در

موجودات می باشد را به نهایت و کمال رساندن است.

این آیات شرح ربّ اعلی است. ربّ شما خدایی است که خلق کرد، و مخلوقات را در به سامانی کامل آفرید. در سوره ی

سجده آیه ۷ آمده است: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ. مرادمان از به سامانی این است که هر

موجودی را بنا به قابلیت و سعی و جودی اش در نهایت و کمال خلق کرد.

آیه ی ۳ بیان می کند که همه ی مخلوقات را به سوی تقدیرشان راهنمایی می کند. خداوند متعال به مقتضای هر موجودی

سیری را برایش در نظر گرفته است، و به کمال آن مسیر او را هدایت می کند. در آیه ی ۲۱ سوره ی حجر می فرماید: وَإِنْ

مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ. فیاضیت خداوند متعال به طور دائم به همه ی موجودات از اصول

توحید است. چنین نیست که موجودات خلق و رها شده باشند، چنین نیست که فقط روزی مادی و معنوی موجودات

به عهده‌ی خداوند باشد. استناد همه‌ی موجودات به او است، مخلوقات فقر دائمی امکانی به او دارند، چنان که در لسان عرفا آمده است: صفحات الأعیان عند الله كصفحات الأذهان عندنا. این افتقار همراه با مسیری است که او برای موجودات تعیین کرده است، و خود او است که آن‌ها را در مسیر راهبری می‌کند. در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۸ آمده است: **وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ لَّهُ مُوَلِّبَةٌ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.**

چنان‌که گفته شد آیات ۲ و ۳ شرح ربّ است. ربوبیت یکی از پرکاربردترین واژگان قرآن است. آیات بسیاری از قرآن شرح ربوبیت خداوند متعال است. اولین آیه‌ای که بر پیامبر نازل شد ربوبیت را مطرح کرد، تکیه بر خدایی که ربّ است برای سیر و حرکت الهی انسان حائز اهمیت فراوان است. این آیات شرح جامعی بر ربوبیت است. چهار ویژگی بیان می‌شود: خلقت، به‌سامانی مخلوقات، حدّ کمال و راهبری به سمت کمال. در واقع این چهار خصوصیت برهانی بر ربوبیت خداوند متعال است، وقتی موجودی می‌تواند ربّ باشد که این خصوصیات را دارا باشد. روشن است که هیچ موجودی کمال این اوصاف را ندارد، بنابراین ربّ همه‌ی موجودات او است. ممکن است برای مثال پدر، مادر، معلّم و... بهره‌هایی از این خصوصیات داشته باشند، امّا کمال آن در ایشان قابل تصوّر نیست. بنابراین معلوم می‌گردد که ربوبیت موجودات نسبت به هم نیز بارقه‌ای از ربوبیت خداوند متعال است.

آیات ۴ و ۵:

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ، فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ

غثی:

مقایس: تدلّ علی ارتفاع شیء عن دنیّ فوق شیء.

التحقیق: هو کلّ شیء خفیف ساقط عن موقعیته خارج عن صورته إلى صورة لا یرغب الیهها و لا یرتفع منها کالیابس من اوراق الاشجار.

هر آنچه به جهت پستی و بی ارزش بودن مورد رغبت نباشد، مانند خار و خاشاک که روی سیلاب است، و کفی که روی دیگ در حال جوشش است. کنایه است از هر چیزی که ضایع شده و بیهوده از بین می رود. در آیه مراد گیاهان خشک و بی فایده است.

مرعی محلّ چرای چهارپایان است، و احوی سبز تیره که متمایل به سیاه باشد است. گاه در خود سیاه هم استعمال می شود.

آیات ۴ و ۵ از جمله مصادیق تقدیر الهی برای موجودات است. او است که زمین را در فصول مناسب سرسبز می کند، مانند چراگاهها. و در فصولی همان سبزه زارها را خشک و بی ارزش می کند. حدّ کمال زمین و گیاه را به او می بخشد و در مسیر رشدش راهبری می کند، به کمالش که رسید دوباره افول می کند تا در زمان مقتضی بعدی در مسیر رشد قرار گیرد.



آیات ۶ و ۷:

سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى، إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى

این آیات موضوع جدیدی را مطرح می‌کنند، ما قرآن را بر تو می‌خوانیم، و تو هرگز آن را فراموش نخواهی کرد؛ مگر این‌که خدا بخواهد که از یاد ببری، که او عالم به آشکار و نهان است.

درباره‌ی امکان نسیان در پیامبر اختلافی بین شیعه و اهل تسنن وجود دارد. اهل سنت فراموشی را در پیامبر ممکن دانسته و فقط در امر هدایت ممنوع می‌دانند. اما تشیع به طور کلی در پیامبر جائز نمی‌دانند. این آیات نمی‌تواند مورد استناد هیچ کدام باشد، چرا که آیه فقط درباره‌ی وحی می‌فرماید که فراموش نخواهی کرد، و در غیر وحی ساکت است. هر دو طایفه در مورد وحی قائل به عدم فراموشی هستند.

ممکن است شبهه شود که استثنای آیه‌ی ۷ نشان می‌دهد که نسیان در وحی نیز ممکن است. در حالی که این استثناء به توانایی حضرت بر دریافت وحی اشاره دارد، یعنی ما تو را قابل دریافت وحی قرار دادیم، و می‌توانیم این قابلیت را از تو سلب کنیم. اگر این طور نباشد تشریفی بر پیامبر نیست، چرا که همه‌ی انسان‌ها مطالبی را فراموش می‌کنند.

آیه ۸:

وَيُسِّرْكَ لِلْيُسْرَىٰ

یسری مؤنث آیسر است.

مرحوم علامه در تفسیر این آیه می‌فرماید: هو وصف قائم مقام موصوفة المحذوف أي الطريقة اليسرى و التيسير التسهيل أي و نجعلك بحيث تتخذ دائما أسهل الطرق للدعوة و التبليغ قولا و فعلا فتهدى قوما و تتم الحجة على آخرين و تصبر على أذاهم. این آیه به غایت لطیف است. علامه می‌فرماید ما همه‌ی طرق را برای تو سهل و آسان قرار دادیم. اما تعبیر دقیق‌تر شاید چنین باشد که ما تو را مایه‌ی راحتی قرار دادیم. هر کس به تو برسد همه چیز برایش سهل می‌گردد. طریق آسان هم از همین جمله است. شواهد تاریخی بسیاری وجود دارد که ایشان در امر تبلیغ اذیت‌های بسیاری شدند، آیاتی هم دال بر همین موضوع در قرآن هست، بنابراین چگونه می‌تواند راه هدایت برای ایشان سهل باشد؟! به همین دلیل معنای دقیق‌تر این است که عرض کردیم. طریق فطرت در هستی سهل است، و ایشان که هستی ذیل وجود مبارکشان است باعث این آسانی. لطفاً دقت بفرمایید.

آیه ۹:

فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ

با وصف بلندی که در مورد پیامبر بیان شد، به ایشان گفته می‌شود که مردم را یاد خدا بینداز. اما این یاد شرايطی دارد، آیات بعدی شرایط ذکر را بیان می‌کند.

آیات ۱۰ تا ۱۳:

سَيَذَكُرُ مَنْ يَخْشَى، وَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى، الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى، ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى

خشى:

التحقيق: هو المراقبة و الوقاية مع الخوف بأن يراقب اعماله و يتقى نفسه مع الخوف و الملاحظة.

کتاب لغت خشیت را معادل خوف دانسته‌اند، در حالی که دقت در آن معنا را چنین می‌نماید: با عظمت شمردن در قلب که خضوع و خاکساری به همراه آورد، گاه این عظمت آن چنان است که همراه با خوف می‌گردد.

شقی:

مقایس: يدل على المعاناة و خلاف السهولة و السعادة.

التحقيق: هو ما يقابل السعادة، أى حالة شدة و عناء تمنع السلوك الى الخير و الصلاح و الكمال مادياً أو معنوياً.

تقریباً تمامی کتب لغت شقاوت را مقابل سعادت دانسته‌اند، دشواری و عسر، کلفت، گرفتاری چه در زندگی دنیوی چه معنوی همان شقاوت است. نگاه به عاقبت انسان نتیجه‌ی نوع زندگی سعادت‌مندان یا همراه با شقاوت است، و خود معنای لغت نیست.

کسانی می‌توانند خداوند را یاد کنند که اهل خشیت باشند، آنان که اهل شقاوتند به زودی آتشی بزرگ را ملاقات خواهند کرد، که در آن آتش نه می‌میرند و نه زنده می‌مانند.

خشیت را خوف معنا کرده‌اند، در حالی که اگر خشیت معادل خوف بود لازم نبود تا در مواردی لغت خشیت در قرآن به کار رود. انتخاب واژگان متفاوت برای افاده‌ی معنای متفاوت است. چنان‌که در سطور بالا بیان شد خوف به معنای با

عظمت شمردن در قلب است که خضوع و خاکساری به همراه آورد، گاه این عظمت آن چنان است که همراه با خوف می‌گردد. ضمیر هاء در **يَتَجَنَّبُهَا** به ذکر باز می‌گردد.

ملاقات با آتش بزرگ، در واقع همان شقاوت و دوری از یاد خدا است؛ آتش جهنم مصداق این بُعد است. این حال انسان شقی حالی است که نه زنده است و نه مرده. تعبیر عجیبی است، اگر انسان بخواهد از این حال در بیاید، یا باید بمیرد که از این عذاب رها شود، یا زنده شود که از شقاوت رها شود.

آیات ۱۴ و ۱۵:

**قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى، وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى**

زکی:

مقایس: يدلّ علی نماء و زیادة و يقال الطهارة زكاة المال. قال بعضهم سمیت بذلك لأنها مما يرجی به زكاء المال و هو زیادته و نمائه. و قال بعضهم سمیت زكاته لأنها طهارة.

التحقیق: هو تنحیة ما لیس بحقّ و إخراجة عن المتن السّالم و ذلك كإزالة رذائل الصفات عن القلب.

دو معنا برای زکی ذکر شده است، ۱. نماء و زیادی که همان رشد است. ۲. طهارت. زکات مال را هم با هر دو معنای مذکور می‌توان معنا کرد. هم زیادی مال را عطا کنید صحیح است، هم عطا کنید تا مالتان پاکیزه شود درست است. به نظر می‌رسد طهارت به نماء می‌تواند بازگردد ولی نماء نمی‌تواند به طهارت برگردد. رشد معنوی انسان همان طهارت نفس است. چه بسا طهارت، مرتکز ذهنی لغویون بوده باشد.

صلی:

لغت صلاه از پر استعمال‌ترین لغات قرآنی و ادبیات دینی است. متأسفانه در معنای صلاه نیز اشتباهاتی رخ داده است. در این سوره به مناسبت اولین استعمال لغت توضیح مبسوطی داده می‌شود، که در دیگر استعمالات به همین سوره ارجاع دهیم. مرحوم مصطفوی در این لغت پژوهش دقیقی انجام داده‌اند که مطالب عمدتاً از تحقیق ایشان نقل می‌شود.

صلاه دو ریشه دارد:

۱. واوی (صلو): خود آن دو منشاء دارد: اول: سریانی و آرامی که به معنای عبادتی مخصوص نزد آنان بوده است. دوم: نزد عرب اصیل به معنای **ثناء جمیل مطلق** که نمونه‌های فراوانی در خود قرآن دارد؛ مانند: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا هو الذی یصلی علیکم، یا کلّ قد علم صلاته.

۲. یائی (صلی): احتمالاً از عبری گرفته شده است، به معنای قرب و عروض بر آتش است. در قرآن این معنا هم استعمال شده است: **تصلی ناراً حامیه**.

جمع‌بندی: استعمالات قرآنی اکثراً واوی به معنای مشهور نزد عرب است که همان **ثناء جمیل** است. این استعمال حقیقی است، و نزد عرب آن زمان شایع بوده است. صلاه مصطلح شرعی می‌تواند از همین معنا گرفته شده باشد، و می‌تواند از واوی به معنای اول اخذ شده باشد که عبادتی مخصوص بوده است. حتی می‌تواند از یائی آن هم گرفته شده باشد، چرا که قرب می‌تواند مقرب معنا باشد. بنابراین با توجه به استعمال هم‌زمان صلاه در دو معنای **ثناء** و **صلاه شرعی**، نمی‌تواند حقیقت شرعی باشد، بلکه حقیقت است و مجاز هم نیست. در لسان قرآن صلاه به معنای **ثناء جمیل مطلق** استعمال بسیار شده است. اگر در این استعمال دقت نشود بسیاری از عبارات قرآنی فاقد معنای درست خواهد بود.

در آیه ۱۵ مراد صلاه شرعی نیست، چرا که صلاه هنوز تشریح نشده است، بلکه مراد همان **ثناء** است.

در کریمه مراد پاکیزگی باطنی است. کسی که باطنش مزگی باشد، قطعاً رستگار خواهد شد. او کسی است که یاد خدا می‌کند، و بسیار یاد خداوند است.

چند مطلب:

۱. اهل ذکر ۲ خصوصیت اصلی دارند: خشیت و تزکیه.

۲. در کریمه‌ی ۱۵ به جهت آمدن اسم ربّه می‌توان ذکر را لفظی و صلّی را یاد قلبی دانست. و هم‌چنین می‌توان اسم را معنایی دانست که انسان برای خود ساخته است، و با آن انس دارد، فاصله‌ی این ساخته‌ی ذهنی با حقیقت فرسنگ‌ها است، اما چاره‌ای نیست مگر شروع از همین جا، پس از انس با ذکر انسان می‌تواند وارد یاد حقیقی شود که همان صلّی می‌باشد.

۳. عدّه‌ای صلّی را نماز اصطلاحی دانسته‌اند، که با توجه به جایگاه نزول این سوره شاید دور از ذهن باشد. به همین جهت در بند دو تعابیر دیگری بیان شد.

آیات ۱۶ تا ۱۹:

بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى، إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى.

در این آیات مانع اساسی یاد خداوند بیان می‌شود. علاقه‌ی که به دنیا دارید باعث می‌شود دنیا را بر آخرت ترجیح دهید، و آن را در قلب‌تان بزرگ بشمارید. در واقع تنها مانع جدی در یاد خدا محبت دنیا است. وقتی دنیا محبوب انسان شد، به طور قهری گمان می‌کند که همه‌ی هم و غمش باید برای همین دنیا باشد. دیگر نه وقتی و نه ظرفی برای یاد خدا باقی می‌ماند.

گویا ذکر خداوند و حیات دنیا دقیقاً روبروی یکدیگر قرار دارند. در حالی که آن‌چه باقی است و می‌ماند آخرت است. همه‌ی این حقایق در کتب پیشینیان آمده است؛ مانند کتب ابراهیم و موسی.